أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 وَ جُملَة اشتِغالِه فی ما أَمَرَهُ تَعالی بِه وَ ینهاهُ عَنه؛ امام صادق علیه‌السّلام در حدیث شریف «عنوان» به این جمله می‌رسند كه: عبد، در مقام عبودیت باید تمام اعمال و كردار خود را با آنچه كه خدای متعال امر می‌كند و از آنچه كه خدای متعال نهی می‌كند صددرصد منطبق كند.

 در جلسات اخیر كه از این قضیه صحبت به میان آمد و تا حدودی راجع به قسمت اول این كلام توضیحاتی داده شد، برای بسیاری از دوستان سؤالاتی پیش آمد كه بسیاری از آنها به‌طور مشافهه و حضوری و بسیاری هم با نامه این مطلب را متذكر شدند كه چرا ما آثاری بر اعمال و رفتار خود در درون خود مشاهده نمی‌كنیم؟ و مگر نه اینست كه طبق مطالب گذشته باید هرعملی یك اثر نفسانی در وجود انسان باقی بگذارد؟ پس چطور این آثار در بسیاری از موارد مشاهده نمی‌شود؟

 پیش از آنكه البته به‌طور اجمال به آثار اعمال در نفس و بر كیفیت ترقی نفس بپردازیم؛ چون از این مطلب در آینده صحبت به میان خواهد آمد و راجع به بسیاری از اعمال و كرداری كه یك عبد و یك سالك در مقام عبودیت و سلوك باید به آن بپردازد در حدود ظرفیت و وسعت اطلاع، مطالبی به عرض رفقا و دوستان می‌رسد.

 اما به‌طور اجمال، امروز یك قدری راجع به این مسئله صحبت می‌شود و با توجه به عدم تناسب حالی كه داشتم و حتی احتمال می‌دادم به واسطه خستگی و بعضی از مسائل نتوانم در این مجلس شركت كنم، ولی علی‌كل‌حال خداوند تا اینجا توفیق داد از این به بعد هم با خداست كه تا كجا بتوانیم بكشیم. این مطلب مورد اتفاق همه بزرگان و اساتید فن در سیر و سلوك بوده و هست كه بدون شك و شبهه اعمالی را كه انسان در مقام عبودیت به آن می‌پردازد قطعاً یك اثر نفسانی بر روح و بر ضمیر او به جای خواهد گذارد. چه خود انسان نسبت به این مطلب اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد.

 افراد به واسطه اختلافاتی كه در وجود خودشان و در شاكله خودشان دارند دارای دو مرتبه متفاوت هستند و بین این دو مرتبه، مراتبی هم وجود دارد. همان‌طوری كه از نقطه نظر ظاهر دو فرد یك جور و یك قسم نمی‌توانند باشند و اختلافات ظاهری بین افراد در همه اقشار مختلف وجود دارد، در خصوصیات باطنی و نحوه اتصال نفس به برزخ و مثال و ملكوت هم این اختلافات وجود دارد. افراد از نقطه نظر ظاهری دارای اشكال مختلف هستند؛ دو نفر یك قسم نیستند. البته ممكن است بسیار شبیه باشند و حتی تشخیص بین آنها مشكل باشد، ولی دقیقاً یك جور نخواهند بود. استعدادات افراد دارای مراتب مختلف است، روحیات هر كس‌

 با دیگری تفاوت دارد، بین دو تا برادر از همه جهات، از نقطه نظر ظاهر و مسائل باطنی، یك گونی و یكسانی وجود ندارد، حتی اگر از نقطه نظر ظاهر همانند باشند، اما از نقطه نظر باطن و مسائل نفسانی متفاوت هستند. بین پدر و پسر مشابهاتی وجود دارد ولی بالاخره اختلافاتی هم ممكن است باشد. یكی عقلش بیشتر است، یكی استعدادش بیشتر است، یكی حافظه‌اش بیشتر است، یكی از نقطه نظر اخلاق و رفتار دارای خصوصیاتی است كه در دیگری نیست، علی‌كل‌حال این یك مسئله مشاهد و بدیهی و متعارف است، دو نفر یك جور نیستند. این از نقطه نظر خصوصیات ملكی و یك قدری خصوصیات غیر ملكی و ملكوتی است.

 همین‌طور از نقطه نظر كیفیت ادراك عالم مثال و عالم برزخ، افراد یك قسم نیستند، دو نفر یك جور نیستند. شما می‌بینید، چه‌بسا در بین خود این مطلب را بارها شنیدید كه بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند، بعضی‌ها كم خواب می‌بینند، بعضی‌ها یك حدس‌های غیر متعارفی دارند؛ مثلا دیده شده است یك حرفی زده می‌شود، بعد، فردا اتفاق می‌افتد! حالا آن شخص هم كه آن حدس را زده، اصلا خودش متوجه نبوده است. بعضی‌ها نه، یك همچنین مطلبی را ندارند. چرا این مطلب وجود دارد؟ چرا بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها كم خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها دارای این حدس هستند؟ اینها اختلافات اتصال نفس انسان با مثال و با ملكوت است. نوعاً این مطلب در اطفال بیشتر به چشم می‌خورد تا در بزرگان. انسان هر مقدار كه بزرگ می‌شود آن كیفیت اتصال با مثال و با ملكوتش كم می‌شود، مگر اینكه در یك موقعیتی قرار داشته باشد كه این اتصال را مستحكم‌تر كند. بسیاری از بچّه‌ها هستند قبل از اینكه قضیه‌ای بخواهد اتفاق بیافتد آنها در خواب می‌بینند، یا قبلا حدس می‌زنند. خیلی اتفاق افتاده، بنده هم خودم نسبت به این مسئله تجربه خیلی زیادی دارم؛ از دوستان، رفقا، بچّه‌هایشان، غریبه‌ها، خیلی از مسائلی را كه اتفاق می‌افتد اینها قبلا در خواب می‌دیدند یا همین‌طور مطرح می‌كردند و درست هم بوده است.

 در یك مورد بنده خودم در یك جایی بودم آن زمان كه سونوگرافی و این وسائل جدید تشخیص هویت، یا به عبارت دیگر ماهیت جنین وجود نداشت مشخص نبود، با یك آثار و قرائنی می‌گفتند كه این پسر است یا دختر، زنها در میان خودشان یك قرائنی داشتند حالا گاهی درست در می‌آمد، گاهی اشتباه بود، گرچه اینها هم خیلی دقیق نیست، اشتباه هم دیده شده است علی‌كل‌حال در یك جایی بودیم یك مخدره‌ای حامله بود و قرار بود یك ماه دیگر زایمان كند. صحبت این بود كه این پسر است یا دختر یا اسمش چه خواهد شد. یك شخصی آنجا بود طفل هم بود، گفت: این بچه پسر است و وقتی هم كه بدنیا می‌آید، اسمش را مصطفی می‌گذارند. حالا یك ماه مانده بود به اینكه به دنیا بیاید! بعد بدنیا آمد، پسر بود و در اسمش اختلاف بود. بالاخره بعد از اختلافات زیاد قرار بر این شد كه به یك شخصی مراجعه بشود و آن شخص اسمش را مصطفی گذاشت. حالا این از كجا فهمید؟ این قضیه و نظائر این قضیه بسیار دیده شده است و یك مسئله متعارفی است.

 برای خود من هم در دوران طفولیت اتفاق افتاده است؛ بسیاری از قضایایی كه بعدا باید اتفاق بیافتد من در خواب می‌دیدم و حتی بعضی از اوقات مرحوم والد می‌خواست از ما پنهان كند و ما قضیه را لو می‌دادیم! در بسیاری از موارد فرض كنید ایشان می‌خواستند یك مسافرتی بروند، بلیط هم گرفته بودند، كسی هم خبر

 نداشت، حتی والده ما هم خبر نداشت! از چند روز قبل من می‌رفتم به والده می‌گفتم: آقاجان روز یكشنبه می‌خواهند بروند كربلا، بلیطشان هم آنجاست. این یك مسئله متعارفی بود و خیلی باعث تعجب نیست، همه بچه‌ها دارند كم و زیاد دارد، بعضی‌ها بیشتر نسبت به این قضیه حساس‌تر هستند، بعضی‌ها كمتر هستند.

 این كیفیت اختلاف بین افراد از نقطه نظر اتصال به مثال؛ چون این قضایا به مثال و ملكوت سفلی برمی‌گردد؛ ملكوت علیا و اینها یك مسائل دیگری دارد كه برگشتش به عوالم معناست، اما از نقطه نظر تمثل صورت و اشراف به صور و قضایا و حوادث آینده یا گذشته، این نحوه اتصال در افراد متفاوت است و این هیچ دلیلی بر بالا بودن یا پایین بودن شخص نیست كه حالا كسی كه نسبت به این مسئله اشراف دارد، دارای ارتقاء و رشد روحی و نفسی واقع شده، یا آن كسی كه واجد این مسائل نیست در یك مرتبه پایین تری است، نه، این قضیه این‌طور نیست. همان‌طوری كه خصوصیات ظاهری افراد با هم تفاوت دارد، خصوصیات باطنی افراد در اشراف بر مسائل عالم مثال و عالم برزخ هم متفاوت است.

 قبلًا خدمت رفقا عرض كرده بودم كه یك نفر آمده بود پیش مرحوم آقا و راجع به یك موقعیت خاص مرحوم آقا خبر داده بود، درحالتی‌كه از نقطه نظر عرفان بین حالات ایشان و حالات عرفا و اولیاء خدا تفاوت، تفاوت فاحشی است، اما در آن مرتبه‌ای كه آن شخص وجود داشته، توانسته آن موقعیت ایشان را در همان مرتبه ادراك كند و چون بالاتر از آن مرتبه نبوده، نتوانسته از علل این موقعیت و این مرتبه اطلاع پیدا بكند، لذا بر ایشان اعتراض كرده و این را یك نقصی پنداشته درحالی‌كه مطلب از اینها بالاتر بوده است. این یك خصوصیتی است كه افراد نسبت به این مسئله پیدا می‌كنند.

 البته خود افراد در ارتباط با این مسئله دارای حالات مختلفی هستند؛ بعضی‌ها آنچه را كه واقع شده و هست ولو در رتبه‌های مختلف، او را مشاهده می‌كنند. بعضی‌ها نفسشان، صورتِ مانند واقع را برای آنها مجسم می‌كند و آنها تصور می‌كنند این واقعیت دارد. بسیاری از پیشگویی‌هایی كه افراد می‌كنند و برخلاف ازآب درمی‌آید به خاطر همین مسئله است كه تصور می‌كنند كه حالا فرض كنید كه فلان خواب را دیدند درست بوده، این خوابی كه الان می‌بینند این هم درست است! و بسیاری از خطراتی كه برای سُلاك پیدا می‌شود همه به همین‌جا برمی‌گردد. یعنی از نقطه نظر ارتباط با عالم مثال و برزخ و ملكوت، نسبت به بعضی از مسائل اشراف پیدا می‌كنند و مطلع می‌شوند و گمان می‌كنند مطالبی را كه در این زمینه بدست آورده‌اند مانند اینهاست و لذا می‌آیند و به او ترتیب اثر می‌دهند و گمراه می‌شوند.

 از جمله افرادی كه چون بدون استاد خواسته بود قدمی بردارد و حالاتی پیدا بكند و به همین مسئله مبتلا شد، همین شخصی است كه در بعضی از كتب از او به عنوان استاد اخلاق اسم برده می‌شود! مرحوم حاج ملاآقاجان زنجانی از افرادی است كه من دیدم در این كتبی كه اخیرا نوشته شده و در كوچه و خیابان خیلی پراكنده هست، از ایشان به این نكته و به این خصوصیت تعبیر آورده می‌شود كه استاد اخلاق و مرد راه رفته و دستگیر و كذا وكذا و مسائلی كه در این زمینه هست. ایشان از جمله افرادی است كه راه او مورد تأیید نیست و

 با راه بزرگان و اولیاء و عرفا تفاوت دارد. زیرا ایشان سر خود به بعضی از اعمال دست زد و همان‌طوری كه از كلمات ایشان پیداست و منكر دستگیری استاد و كفایت توسل به ائمه را در محاورات خودشان پیشنهاد می‌كنند، خود ایشان به همین مسئله مبتلا بودند. یعنی ایشان دارای حالاتی بود و این حالاتش چه‌بسا بعضی‌ها درست بود، بعضی از مشاهداتش درست بود و چون این مشاهدات و حالات زیر نظر یك شخص خبیری قرار نگرفته بود، این موجب می‌شد كه نفس در بعضی از مراتب مكاشفه و تمثل، صورت غیر رحمانی را به جای رحمانی بگذارد و شیطان از دریچه تصویر و تمثل صور جاذبه به این موقعیت، جنبه روحانی و جنبه رحمانی بدهد. ایشان راه افتاده بود و تصور كرده بود نایب امام زمان علیه‌السّلام است و باب امام زمان علیه‌السّلام است، مردم را دعوت به سوی حضرت می‌كرد از این ده به آن ده، از این شهر به آن شهر، همه مردم را دعوت كرده و آشوبی به پا كرده بود كه حضرت می‌خواهند ظهور كنند! حضرت می‌خواهند ظهور كنند! مردم چه نشسته‌اید؟ در خواب غفلت گرفتار هستید! برخیزید! چه كنید، راه بیافتید! و اگر یك فردی با او مقابله می‌كرد یا اعتنا نمی‌كرد، با او برخورد می‌كرد و همین‌طور به این كیفیت ادامه داد.

 ببینید! اینكه الان می‌آید و این ادعا را می‌كند یك منشأیی دارد، یك علتی دارد. آن علت چیست؟ ادراك باطن است. بالاخره باطن او، او را تحریك برای انجام این عمل می‌كرد، از سر خود كه این كار را نمی‌كند. حال، آن باطن در چه موقعیتی قرار دارد؟ آیا موقعیت باطن واقعاً اشراف به واقع است؟ كه امام زمان به كسی دستور نمی‌دهد! پس این باطن ناشی از تسلط شیطان بر این نفس و به‌كارگیری این نفس به واسطه تجمیل و تصویر صوری است كه بتواند این را گول بزند. صورتی را برای این بوجود بیاورد، خصوصیاتی را برای این بوجود بیاورد كه همچون مطالب راست و درستی كه قبلا اتفاق افتاده، او را هم راست می‌پندارد، او را هم صحیح می‌پندارد. به دنبال مطلب می‌رود درحالتی‌كه اصلا بین او و بین مسئله كجا، چه تفاوتی وجود دارد؟! چه ارتباطی با هم وجود دارد؟! اصلا ارتباط وجود ندارد! و بعد می‌آید و در مقام واقع می‌شود و معارضه می‌كند، با افراد دیگر معارضه می‌كند!

 همین شخص، به واسطه تسلط همین افكار و آثاری كه بر او بود، از طرف همان مأموری كه او را امر كرده بود دستور پیدا كرد فلان شخص كه جزء معارضین است او را اصلا اعدام كند. كه این الان جلوی ظهور حضرت را گرفته است، این الان باعث شده كه حضرت ظهور نكند! و كمر به قتل این بیچاره بسته بود! این بیچاره‌ای كه گفته بود برو پی كارت این حرفها چیست؟! زمان ظهور چیست؟! گفتند نه! این باید اعدام شود، این اصلا مانع است، این نمی‌گذارد! این مردم را تحریك می‌كند! و می‌خواست او را اعدام كند كه لطف و عنایت سیدالشهدا علیه‌السّلام در یك قضیه‌ای كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه برای من نقل كرده بودند شامل حال او شد و او را متوجه كرد. بعد متوجه شد كه تمام این افكار و این مكاشفات و این صور و این اعمالی كه الان به دنبال او بود و دیگران را ملزم به رعایت اینها می‌كرد، تمام اینها از شیطان بوده است. وقتی‌كه می‌رود در كنار یك چشمه‌ای می‌نشیند و به مسائل فكر می‌كند و از این قضیه‌ای كه می‌خواسته اتفاق بیافتد، همین‌طور در تفكر بوده، یك مرتبه شیطان بر او مجسم می‌شود و می‌گوید: خوب سرت را كلاه گذاشتم! و این به واسطه توسلاتی بود كه به سیدالشهدا علیه‌السّلام داشته و برای او دستگیر شد.

 اما چون نفس او و حال او در تحت تربیت استاد نبود، این مسئله تا آخر عمر همراه او بود. مطالبی كه انجام می‌شد همراه او بود؛ مِن‌جمله فرض كنید كه از كارهایی كه ایشان انجام می‌داد اینكه به مجلس سیدالشهدا علیه‌السّلام خیلی احترام می‌گذاشت، این به جای خود محفوظ. وقتی‌كه ایشان صحبت می‌كرد همه را منقلب می‌كرد، چه می‌كرد. اما اگر یك قضیه غیرعادی در مجلس اتفاق افتاده بود و می‌خواست اتفاق بیافتد، این شخص پا فشاری می‌كرد و آن مسئله را می‌خواست افشا كند. فرض كنید كه یك شخصی یك خلافی كرده و بعد آمده در این مجلس شركت كرده، بلند داد می‌زد: ای كسی كه فلان خلاف را انجام داده‌ای از مجلس سیدالشهدا برو بیرون! حالا جمعیت، دو هزار نفر، هزار نفر نشستند، یك بیچاره‌ای هم آمده در اینجا، حالا یك خلافی كرده، حالا كرده كه كرده! چرا آبرویش را می‌خواهی ببری؟! این مرام پیامبران است؟! این مرام ستارالعیوبی است؟! این مرام، مرام ائمه است؟! قضیه این‌طور بوده؟ و بعد اگر شخص ترتیب اثر نمی‌داد، رها نمی‌كرد! بلند می‌شوی یا بگویم؟! این‌قدر تكرار می‌كرد، تا آن شخص با حالت خجالت و شرمندگی ... و اگر نه می‌گفت، تویی آی آقایی كه فلان‌جا نشسته‌ای! تو دیشب فلان كار را نكردی؟! دیروز نكردی؟! دروغ نگفتی؟! بلند شو بیا بیرون! مجلس ما را مكدر كردی، مجلس سیدالشهدا را مكدر كردی! باید خارج بشوی!

 كدام امام حسین راضی هست تو بیایی منبرش را به این كیفیت بروی؟! كدام امام حسین راضی است كه تو بیایی آبروی یك مؤمن را ببری؟! كدام امام حسین راضی هست كه تو بیایی مجلسش را با این حرفهای دنی و غیر متعارف كه از یك انسان عادی كه با یك اخلاق متعارف در اجتماع زندگی می‌كند، تو بیایی اینجور بخواهی آبروی مردم را ببری؟! با این الفاظ می‌خواهی بگویی؟! آن امام حسین به كمرت بخورد! چه كسی گفته بیایی ... اینها برای چیست؟ برای همین نكته است. اختلاط بین مشاهدات شیطانی و مشاهدات رحمانی انسان را به اینجا می‌رساند كه آن معیار را از دست می‌دهد، آن ملاك و مایز بین حق و باطل را از دست می‌دهد.

 بله، بزرگان هم این‌چنین بودند، ولی چه جور؟ با هزار نكته لطیف و با هزار ظرافت! الان این مطلب به ذهنم آمد نمی‌دانم خدمت رفقا عرض كردم یا نه، علی‌كل‌حال می‌گوییم، علی اللَه! یكی از رفقایی كه قبلًا ما بیشتر با آنها حشر و نشر داشتیم، آوازه موقعیت و مطالب مرحوم والد رضوان اللَه علیه را شنیده بود به قصد تشرف و زیارت علی بن موسی الرضا و در ضمن هم زیارت مرحوم آقا از یكی از شهرستانها به مشهد آمده بود خودش برای من قضیه را تعریف می‌كرد شب زیارت علی بن موسی الرضا را كرد و شنیده بود كه صبح در منزل ایشان مجالس روضه است. وقتی آمده بود كه آن مجلس تمام شده بود و همه رفته بودند، یك عده كمی بودند برای تنظیف و بقیه رفته بودند. صبح كه می‌خواست بیاید از خواب كه بلند می‌شود متوجه می‌شود كه احتیاج به حمام دارد، اما می‌گوید اگر من بخواهم بروم طبعاً مجلس منقضی می‌شود و دیگر موفق به زیارت ایشان نمی‌شوم، با همان حال می‌آید در منزل در كنار می‌نشیند و همه رفته بودند و وسایل چای و اینها هم تمام شده بود. در دلش شروع می‌كند با خودش غر زدن، ای بابا! آمدیم اینجا كسی یك چای هم جلوی ما نگذاشته!

 گفت همین كه من داشتم با خودم این را می‌گفتم كه این چه وضعی است؟! این چه روضه‌ای است؟! این چه آقایی است؟! ما تعریفش را شنیدیم، آمدیم اینجا یك چای هم به ما ندادند! حالا روضه تمام شده كه شده! یك‌دفعه دیدم در اتاق باز شد، آقا بیرون آمدند. آمدند در گوشش گفتند: این دفعه خواستی بیایی اینجا اول غسل كن بعدا بیا. آقا یك چای هم برای ایشان بیاورید!

 این روش، روش بزرگان است. بله! می‌آید مطلب را تذكر می‌دهد، ولی دیگر آبرویت را جلوی بقیه نمی‌برد. مِیز بین حق و بین باطل با ملاك‌های انسانی و بشری و فطری كه مطابق با وجدان، مطابق با عقل و مطابق با سیره و سنت بزرگان است در افرادی كه آنها در تحت تربیت هستند قرار می‌گیرد. چرا بزرگان این‌قدر تأكید می‌كنند بر اینكه انسان باید نیاز به استاد داشته باشد برای چه؟ برای همین مسائل. حالا این چیزی نیست! چرا این‌قدر بزرگان تأكید می‌كنند برای اینكه انسان نمی‌تواند سر خود عملی را انجام بدهد؟

 امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: ذَلَّ من لَیسَ لَه حَكیمٌ یرشِدُهُ‌[[1]](#footnote-1) كسی كه دارای ملكه حكمت است، كسی كه دارای حالت میز بین حق و باطل است، كسی‌كه دارای میزان و شاغول سنجش خطا و صحت است. اگر شخصی بدون مشورت و بدون ارتباط با این فرد بخواهد حركت كند به گمراهی می‌افتد. چرا به گمراهی می‌افتد؟ برای همین مسئله؛ برای اینكه نفس دارای صور مختلف و حالات مختلفی هست كه یك در هزار آن بر ما منكشف است، نهصد و نود نه تایش از ما مخفی است، بسیاری از موارد از ما مخفی است. انسان وارد می‌شود عمل می‌كند و بعد به اشتباه می‌افتد و بعد می‌گویند: نگاه كنید ببینید! اگر این صحیح است پس چرا باید این‌طور باشد؟ خب این به راه نرفته است.

 بنابراین، صِرف اطلاع داشتن بر عالم مثال موجب كرامتی نیست كه حالا فرض كنید كه دیده شده آقا فلان شخص از نیت خبر می‌دهد! فلان شخص از فردا خبر می‌دهد! در كتاب‌ها می‌خوانیم به منزل فلان‌كس رفتیم و گفت: آقا چرا در منزل دعوا كردی؟ با اهل بیتت دعوا كردی؟ با خانمت دعوا كردی؟ بعضی از اینها صحیح است و به واسطه ارتباط با عالم مثال این مسئله منكشف می‌شود، اما در همه اوقات قضیه این‌طور نیست باید شخص كامل باشد، باید شخص به همه علل و اسباب طولی در مرتبه تقدیر و مشیت وارد باشد تا بتواند سلسله را تا آخر نگاه كند، نه یك مقدار. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خواب دیدن دلیل بر رشد نیست، چه‌بسا دلیل بر هبوط است، دلیل بر ضعف است! و خواب ندیدن هیچ وقت دلیل بر توقف نیست، چه‌بسا دلیل بر رشد است. مراتب مختلفی كه انسان طی می‌كند آن مراتب مختلف در هر مرتبه‌ای یك اقتضایی دارد؛ چه‌بسا یك شخص دارای مشاهداتی باشد، وقتی ترقی می‌كند آن مشاهدات دیگر از او گرفته می‌شود دیگر چیزی ادراك نمی‌كند. بعد دوباره به یك مطلب می‌رسد، نحوه مشاهده تغییر پیدا می‌كند و چه‌بسا شخص در یك مرتبه‌ای دارد رشد می‌كند به واسطه خطاهایی كه مرتكب می‌شود پایین می‌آید و وقتی پایین می‌آید، می‌بیند عجب! چه مشاهداتی شروع شد! این طرف آن طرف! خیال می‌كند دارد رشد می‌كند و همین او را زمین می‌زند! الان نمی‌بایست این مطالب برای او روشن بشود.

 لذا بسیاری از افراد در ارتباط با بنده راجع به این مسئله سؤال كردند فرض كنید كه چرا ما كم مشاهده می‌كنیم؟ چرا مطلب این‌طور است؟ در فلان‌جا بودیم این‌طور می‌دیدیم، وقتی‌كه مراجعت كردیم دیگر این فیوضات از ما گرفته شد. در آنجا دارای یك همچنین مسائلی بودیم، یك همچنین حالاتی داشتیم، الان فرق كرده است. هیچ‌كدام اینها دلیل بر رشد نیست مگر اینكه مشاهدات انسان از طریق صوری و تصویر به مشاهدات معنا برسد كه از او تعبیر به مشاهدات روحانی و یا مشاهدات بدون صورت و یا مشاهدات عقلانی می‌شود. در آنجا آن مشاهدات موجب نزول و هبوط نیست. لذا بسیاری از افراد در این مطلب گیر هستند.

 اعمالی را كه انسان انجام می‌دهد قطعا و به‌طور یقین و متأكد، هر عملی آن اثر خاص به خود را كه به واسطه آن اثر خدای متعال الزام كرده، بر نفس انسان باقی می‌گذارد. اما این دلیل نمی‌شود بر اینكه انسان آن اثر را مشاهده كند، این دلیل نمی‌شود بر اینكه انسان آن اثر را ببیند. چرا؟ چون اثر یك اثر نفسانی است و نفس دارای مراتب مختلف ملكوت و برزخ و مثال و بالاتر است. ارتباط انسان با آن عوالم، موجب بروز و ظهور این اثر در آن عالم و آن مرتبه است. اگر انسان به واسطه خصوصیت شاكله‌ای و خصوصیت جنبه‌های نفسانی كه دارد، ارتباط او با آن عوالم برزخ و مثال كم باشد كه این دلیل بر نقص نیست نمی‌تواند به این زودی زود آن آثار را در درون خود بفهمد. بله، كسی كه خبیر باشد تشخیص می‌دهد كه این عمل الان در این، اثر گذاشته یا نگذاشته است. كسی كه وارد باشد متوجه می‌شود الان در چه مرتبه‌ای هست، این چه آثاری برایش مترتب است. و بسیاری از مسائل از اینجا نشأت می‌گیرد؛ توفیقاتی را كه انسان پیدا می‌كند، خود انسان خبر ندارد كه این توفیقی كه الان پیدا شد برای چیست؟ برای آن كاری است كه دیروز كرده، یا اینكه به عكس، اگر خطایی انجام بدهد یك توفیقی از او فوت خواهد شد، علتش را نمی‌تواند پیدا كند. این به واسطه آن خطایی است كه كرده است. حتی یك خطور خطا و از روی اشتباه موجب می‌شود كه سلب توفیق از بیداری شب از انسان بشود. بارها این مطلب را بزرگان فرموده‌اند؛ یك خطور، این قدر اثر می‌گذارد! چه برسد به اینكه انسان به كارهای خلاف و خطا و بدون توجه بخواهد بپردازد، آنها چه خواهند كرد؟!

 تمام كارهایی را كه ما داریم انجام می‌دهیم و تمام مسائلی كه ما با او در جریان هستیم، همه آنها به واسطه حلقه‌هایی زنجیری بهم پیوسته است به‌طوری كه یك عمل از این اعمال نمی‌تواند از این دایره زنجیروار خودش را به كنار بكشد. تمام نیات ما در همه مسائل ما دخالت دارد، كلماتی كه ما می‌گوییم و صحبت‌هایی كه بین هم می‌كنیم، تمام اینها در مطالبی كه برای ما خداوند تقدیر كرده اثر دارد. یك دل شكستن در توفیقات ما اثر بسیار سلبی و منفی دارد. یك آزردن یتیم در توفیقات ما بسیار اثر منفی و اثر سلبی دارد، یك خلاف‌گفتن و كتمان حقیقت كردن انسان را از بسیاری از توفیقات محروم می‌كند. تمام كارهایی را كه ما انجام می‌دهیم همه اینها مانند دانه‌های زنجیر در كنار هم پیوسته شده، یكی از اینها بیاید بیرون آن رشته از بین می‌رود.

 یك اتومبیل چند قطعه دارد؟ چند قطعه باید روی هم سوار شود تا اتومبیل بخواهد حركت كند؟ حالا من‌باب‌مثال انسان بگوید: این قطعه به این كوچكی كه یك وسیله برق‌رسانی هست این یك قطعه را نداریم.

 این اتومبیل یك تن وزن دارد، این قطعه ده گرم هم وزن ندارد، قطعه را برمی‌داریم این یك تن می‌خوابد! همین یك قطعه كوچك كه برداشته می‌شود دیگر یك تن بلافایده می‌شود، آهن می‌شود. كارهایی را كه انسان انجام می‌دهد تمام این كارها روی مسائل و توفیقاتی كه بعد می‌خواهد اتفاق بیافتد، بدانیم یا ندانیم اثر مستقیم و غیرقابل انكاری دارد. اگر تا حالا نمی‌دانستید از حالا دیگر بدانید! یعنی یك خطوری كه به ذهن ما می‌آید آن خطور در توفیقی كه باید برای ما پیدا بشود یا سلب توفیقی كه باید از ما بشود اثر دارد! یك تو گفتن اثر دارد، یك بی‌احترامی اثر دارد، یك آزردن مؤمن اثر دارد، خلاف یك عمل، عمل كردن اثر دارد.

 آن‌قدر این عالم، عالم دقیقی است. مگر مرحوم آقا در كتابشان ندارند؟ نمی‌دانم در كتاب روح مجرد است یا انوار ملكوت؟ داستانی كه یك شخصی دیده بود ایشان حالشان خوب نیست كه رفته بود دعا كرده بود. در انوار ملكوت است؟ من این‌طور به نظرم می‌رسد ظاهراً هنوز ازعراق مراجعت نكرده بودند، با استادشان مرحوم آقای حداد و با بعضی از دوستان و شاگردانی كه با ایشان حشر و نشر داشتند ارتباط داشتند. می‌فرمودند: یك روز من در بغداد داشتم حركت می‌كردم فرزندم اخوی بزرگتر از ما كه در آن‌موقع دو سه ساله بود دستم بود، او یك چیزی خواست و نمی‌خواستم به او بدهم، محكم زدم روی دستش گریه كرد و مسئله تمام شد. بعد از یكی دو روز كه یكی از دوستانشان را دیده بودند می‌گفتند: فلانی، دو روز پیش دیدم در فلان وقت در فلان ساعت، یك مرتبه تو در آسمان چهارم بودی به زمین سقوط كردی! چكار كردی؟! همان دقیقه! می‌گفت: تا دیدم شما این‌طور شدی رفتم در حرم حضرت ابوالفضل یا سیدالشهدا در آنجا بودم، دعا كردم خدا حالت را برگرداند.

 یعنی یك خلاف! خُب بچه گریه می‌كند كه گریه می‌كند، چرا انسان باید این‌طور بكند؟! چرا انسان باید این برخورد را بكند؟! به نحو دیگر و به‌طور دیگر با لطافت و با ظرافت می‌تواند او را منصرف كند. ما می‌گوییم آقا یك بچه دو سه ساله است، عیب ندارد، یكی بزن تو سرش آرام می‌شود، ساكت می‌شود برود! نه آقا! یعنی چه بزن توسرش؟! این بنده خداست! این امانت خداست! این حرفها چیست؟! هر كسی برای خودش حسابی دارد، هر كسی برای خودش كتابی دارد. حالا به خاطر اینكه فرزند شما شده هر كاری را می‌توانید بكنید؟! حالا چون این زن عیال شما شده هر ظلمی را می‌توانی روا داری؟! نه! این‌طور نیست! این هم كه دیگر شعبده نبود چشم بندی كه نیست، می‌گوید پریروز كه در بغداد داشتی میرفتی چكار می‌كردی؟ حالا او می‌داند، آن كسی كه او را می‌بیند، می‌داند منتها نمی‌خواهد ... من دیدیم تو در آسمان چهارم هستی یك مرتبه نزول كردی و زمین خوردی! چكار كردی؟! یك عمل ساده، یك عمل كوچك، یك خطا كه اصلًا همه ما تعجب می‌كنیم این هم اصلا چیزی هست؟! خیلی مهم است آقا! خیلی باید مواظب خودمان باشیم، خیلی مواظب حركات خودمان باشیم، خیلی مواظب سكنات باشیم.

 راه دقیق است و عالم روی حساب؛ همان‌طوری كه تمام نظام عالم ماده بر اساس ربط ریاضی دقیق، كه یك میل از جای خود نباید حركت كند. این كره زمین دور خورشید می‌گردد این‌طوری كه امروزی‌ها می‌گویند ٣٦٠ روز هم طول می‌كشد! اگر قرار باشد در این حركتی كه می‌كند به اندازه یك میل از موقعیت خودش انحراف پیدا بكند فاصله چقدر خواهد شد؟ فوراً ضریب بگیرید! دارد حركت می‌كند، با چه سرعت‌

 دور خورشید می‌گردد، یك میل حركت می‌كند یك دفعه در عرض ده دقیقه با سیاره مشتری برخورد می‌كند، هر دو متلاشی می‌شوند. این نظام همان‌طوری كه با این كیفیت دارد حركت می‌كند، همین‌طور آن عوالم معنا هم با همین نظام دارد حركت می‌كند. دقیق، آدم نماز می‌خواند، می‌بیند حال ندارد. آدم می‌خواهد روزه بگیرد، می‌بیند روزه برایش فایده ندارد. آدم می‌خواهد قرآن بخواند می‌بیند نمی‌فهمد، توجه ندارد! خُب یك نگاه به عقبت بكن! ببین چه كردی! ببین امروز با بچه‌ات چطور برخورد كردی! ببین امروز با عیالت چطور برخورد كردی! ببین امروز با مشتری چطور برخورد كردی! با رفیقت چطور برخورد كردی! فلان حرف را زدی، فلان كار را انجام دادی! این را می‌گویند مراقبه، مراقبه یعنی این. یعنی انسان خود را در یك وضعیتی قرار بدهد كه از خود حساب بكشد. مطلب را آن‌طوری كه می‌بیند باید انجام بدهد البته تا حدود امكان، ما نمی‌گوییم صد در صد، تا آن مقداری كه بتواند تا آن مقداری كه قدرت دارد.

 لذا بزرگان در این ارتباط می‌فرمودند: مشاهده و عدم مشاهده دلیل بر رشد نیست. حتی این كلام را من هم از مرحوم آقا و همین‌طور از مرحوم آقای حداد شنیدم كه می‌فرمودند: اتفاقاً كسانی كه دارای مشاهده كمتری هستند كمتر در معرض موانع و انحراف و خطر قرار می‌گیرند تا آنهایی كه دائماً در حال مكاشفات هستند. و شاگردان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هم دارای همین مراحل مختلف بودند؛ بعضی‌ها مشاهده نداشتند و بعضی‌ها كم و بیش دارای مراتب مختلف بودند. اتفاقاً خود مرحوم آقا از زمره افرادی بودند كه مشاهداتشان كم بود! یعنی در آن مراتب عبودیت و مراتب سلوك هرچه مشاهده كمتر باشد نفس مستقیم‌تر و محكم‌تر و متقن‌تر و از خطر به دورتر و در قوای عقلانی محكم‌تر می‌تواند انجام بدهد؛ زیرا به واسطه مشاهداتی كه برای انسان در راه پیدا می‌شود نفس خواهی نخواهی به صورت تمایل پیدا می‌كند. بَه بَه! امروز چه دیدیم! منتظر است كه فردا هم صورت دیگری بیاید، اگر یك دفعه نیاید می‌گوید ا، نشد! چرا این‌طور شد؟ چرا امشب خواب ندیدیم؟! چرا امشب فلان شخص را ندیدیم؟! چرا امشب فلان قضیه را مشاهده نكردیم؟! چرا امشب این ادراك را نكردیم؟! همین‌طور نفس از آن موقعیت استقامت خودش كم‌كم تمایل پیدا می‌كند و به یك موقعیت مجازی می‌رسد. این آن خطری است كه این‌گونه افراد را تهدید می‌كند.

 البته همان‌طوری كه عرض كردم این مسئله دست آنها نیست ها! اگر آنها در تحت تربیت یك شخص خبیر و كارشناس به مسائل نفسانی باشند برایشان خطری پیش نمی‌آید، ولی در معرض خطر بودن این افراد بسیار بیش‌تر است از آنهایی كه ... لذا من در جواب دوستانی كه این مطلب را سؤال كردند در عرض این یك ماهی كه ظاهرا به این مطلب می‌پردازیم گفتم: خدا به شما شانس داده تازه، كه انسان نسبت به این مطالب اطلاع ندارد!

 اما نتیجه در كجا ظاهر می‌شود؟ مرحوم آقا و بزرگان همیشه بر این مسئله تكیه داشتند؛ قضیه سلوك و تأثیرات سلوك بر نفس، مانند قضیه كندن زمین می‌ماند. بزرگان همیشه این مطلب را مثال می‌زدند: برای كندن چاه آب یك وقتی شما فرض كنید در بعضی جاها هست یك متر انسان بكند به آب می‌رسد، بعضی جاها دو

 متر، همین‌طور زیادتر تا چاه‌هایی كه عمیق است و در بعضی از اینها، آن شخص حفار به سنگ‌هایی برخورد می‌كند و كندنش مشكل می‌شود و به زحمت و تعب زیاد می‌افتد. این مسئله به این تشبیه شده و این قضیه برای بسیاری از بزرگان اتفاق افتاده كه اینها وقتی‌كه این سنگ را می‌كنند با بسیاری از مشكلات برخورد می‌كنند. چه‌بسا آن‌قدر این سنگ فرض كنید كه استحكام دارد كه این ضربات متوالی به این راحتی و سادگی نمی‌تواند تكه‌هایی از آنها را بردارد، اتلاف وقت زیاد موجب یأس آنها از ادامه این عمل خواهد شد. علی‌كل‌حال با زحمت زیاد وقتی‌كه این قشر از سنگ و این لایه را می‌كنند همین‌كه این كنده می‌شود و این حفره پدید می‌آید، مانند چاه‌های آرتیزین یك مرتبه فوران می‌كند و این آب بالا می‌آید. این آبی كه الان فوران كرده بالا آمده نتیجه یك ضربه و دو ضربه نیست، نتیجه یك ماه ضربه‌ای است كه وارد شده است. یعنی هر یك ضربه‌ای كه بر این لایه وارد شده یك مقدار به این آب و فوران آب كمك كرده، نه اینكه فقط آن ضربه آخر. تمام این زحمات همه به یك طرف و پوچ، همان یك ضربه آخری كه می‌خورد به این لایه و این شكافته می‌شود آن مؤثر است! طبعاً این‌طور نیست.

 بزرگان اخلاق، اعمالی را كه سالك در دوران زندگی انجام می‌دهد تشبیه به ضرباتی كرده‌اند كه حفار بر این لایه محكم برای رسیدن به آب انجام می‌دهد. از جمله این افراد، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بود. دو مرتبه من این داستان را از مرحوم آقا راجع به آخوند ملاحسینقلی شنیدم. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی فردی بود كه در عالم عرفان و تربیت ضرب‌المثل است؛ یعنی از نقطه نظر طی مراتب فنا و بقا و حیازت همه مراتب و عوالم از معدود افرادی كه به او اشاره می‌شود و اسم او به میان می‌آید مرحوم آخوند ملاحسینقلی بود. از نقطه نظر دستگیری و استادی در دستگیری، آخر استاد داریم تا استاد! یكی به یك نحو می‌تواند دستگیری كند به یك قسم راه ببرد، آن دیگری به انحاء دیگر كیفیات دیگر، راههای مختلف. مثل اینكه فرض كنید كه چطور تعلیم و تربیت و آموزش دارای شیوه‌های مختلفی است، هر از چند گاهی یك شیوه منسوخ می‌شود و بعد شیوه جدیدی در آموزش و پرورش مطرح می‌شود، همین‌طور از نقطه نظر دستگیری، بزرگان و اولیاء خدا در كیفیت دستگیری و ارائه طریق دارای شیوه‌های مختلف و كاربردهای عملی مختلف بودند. از زمره افرادی كه از نقطه نظر استحكام در تربیت او را در صدر اول این اسامی قرار می‌دهند، مرحوم آخوند ملاحسینقلی است. از جمله افرادی كه از نقطه نظر كثرت شاگرد، وقتی‌كه رتبه بندی می‌كنند مرحوم آخوند ملاحسینقلی رتبه اول را دارد. ایشان سیصد شاگرد وارسته داشت؛ یعنی شاگردی كه از مرتبه نفس عبور كرده بودند یا اینكه مراتبی را طی كرده بودند و هیچ فردی در عالم اسلام مانند مرحوم آخوند ملاحسینقلی كه این‌قدر شاگردان بالفعل داشته باشد البته مراتب فعلی هم تفاوت می‌كند! این‌قدر شاگردان مهذب و دارای نفس، داشته باشد نبوده است.

 ایشان بعد از اینكه مراتب درس و تدریس و تدرّس و اجتهاد و فلسفه را طی می‌كند، با خود فكر می‌كند: ما این همه درس خواندیم، این همه زحمت كشیدیم، مطالب را یاد گرفتیم، اندوخته‌ای را در نفس خود برقرار كردیم، ولی درونمان عوض نشد، در ذهنمان مطالبی اندوخته شد ولی در وجود خود ما نسبت به مطلب چیزی احساس نكردیم. معرفتی را در درون خود پیدا نكردیم! بالاخره كم درس نیست! فلسفه خوانده،

 عرفان خوانده، اجتهاد پیدا كرده، دارای مراتب مختلفه علمی بوده، بالاخره این مطالب چه تأثیری و چه احساسی در درون و در نفس باید ایجاد بكند؟! این مطلب نبود و ایشان در نجف بود.

 مرحوم آقا نقل می‌كردند: یك روز كه مرحوم آخوند ملاحسینقلی وارد حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌شود، بیرون می‌آید و در همان ایوان طلا كنار می‌نشیند و متفكر و متألم و متأثر از حالاتی كه برایش پیدا می‌شود. متوجه می‌شود كه باید به دنبال مطلب بگردد و مسئله را در جای دیگری پیگیری كند و مطلب را در جای دیگری جستجو كند. بدنبال استاد اخلاق می‌گردد تا اینكه به مرحوم سید علی شوشتری می‌رسد و در خدمت ایشان بوده و همین‌طور ادامه می‌داده است. عبارت ایشان (مرحوم آقا) این بود: بیست و دو سال به تهذیب نفس می‌پردازد! نه یكی دو سال ها! بیست و دو سال به تهذیب نفس و مراقبه و اتیان و انجام عبادات و دستورالعمل‌های سلوكی می‌پردازد. می‌بیند نه! باز هم چیزی نفهمیدیم! این همین قضیه هست‌ها! این همین كه عرض كردیم است. البته در اینكه احساسی در خود می‌كند، مطلب می‌فهمد، این‌طور نیست. ولی در اینكه بالاخره مطلبی برای او كشف بشود، انكشاف حقیقت باشد، پرده‌های جهل كنار برود و خود را در عالم دیگری ببیند كه برای بعضی‌ها اتفاق می‌افتد، به این كیفیت نبوده است.

 همین‌طور ناراحت در حرم امیرالمؤمنین در همان ایوان كه می‌نشیند و متفكر نسبت به این قضیه بوده می‌بیند یك كبوتری آمد نشست در آنجا، یك تكه نان خشكی بود كنار، این كبوتر شروع كرد نوك زدن. هرچه نوك زد این آن‌قدر سفت بود كه نتوانست خرد كند مأیوس شد و رفت. بعد از مدتی دوباره برگشت، دوباره به او نوك زد، همین‌طور منقار می‌زد و نتوانست، دوباره رفت دوباره برگشت. مرحوم آقا می‌فرمودند ایشان می‌گفت: بیش از سی چهل بار این رفت و برگشت! می‌گفت من دیدم سی چهل بار این رفت و برگشت! بالاخره این را تكه تكه كرد. حالا می‌خواست برای بچه‌هایش ببرد برای جوجه‌هایش ببرد، قاعدتاً همین‌طور بود كه هی می‌رفت و برمی‌گشت.

 همان‌جا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای او ملهم كرد راه سلوك این است دست نباید برداری! بیست و دو سال كه چیزی نیست، دویست سال باشد! بیست و دو سال چیزی نیست. به چه چیزی می‌خواهی برسی؟ به چه مطلب می‌خواهی برسی؟ اگر به یك ریال و دو ریال است، یك روز و دو روزش هم زیاد است. تو می‌خواهی به یك سعادتی برسی كه روی آن سعادت تصور دیگری نمی‌شود كرد! تو می‌خواهی به یك مرتبه و مرحله‌ای برسی كه تخیل بالاتر از او برای كسی نمی‌شود! تو می‌خواهی به یك موقعیتی برسی كه انبیاء بزرگ الهی حسرت رسیدن به آنجا را داشتند! می‌فهمید می‌خواهم چه چیزی بگویم؟! انبیاء بزرگ الهی می‌خواستند به آنجا برسند و نرسیدند! اما امّت رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله و سلّم به اینجا خواهد رسید. بیست و دو سال زحمت كشیدی، چه كار كردی؟! چیزی نیست، بیست و دو سال كه چیزی نیست! همان‌جا تصمیم خود را جِد كرد كه به مسئله ادامه بدهد و ادامه داد، یك مرتبه پرده برداشته شد، شد آخوند ملاحسینقلی! كه الان در بین اساتید اخلاق و اساتید اولیاء ضرب‌المثل است.

 مرحوم آقا بارها می‌فرمودند كه راه خدا این قبیل است، این راه خداست. نه اینكه انسان امروز یك چیزی ببیند، امشب یك چیزی مشاهده كند، حالی برای او پیدا بشود، از مسئله‌ای خبر بدهد، افراد را به اشكال مختلف ببیند، از آینده خبر بدهد اینها نیست آقا! اینها نخودچی و آجیل و این مسائل پیش‌پا افتاده و خطرات و مانعات است. آن راه را شخصی می‌رود كه در باطن خود مسئله را هی محكم‌تر كرده باشد. بارها این مطلب را من عرض كرده ام كه رفقا به مسئله خودشان نگاه كنند، ببیند در استحكام و در ثبات قدم خودشان و در موقعیت خودشان نسبت به دو سال پیش چقدر فرق كرده‌اند. نسبت به سه سال پیش چقدر فرق كرده‌اند؟ اگر سه سال پیش با آنها مطرح می‌شد كه آیا حاضری این راه را در قبال این از دست بدهی، چقدر نسبت به این مسئله می‌اندیشیدند؟ الان چقدر می‌اندیشند؟ این مهم است! مسئله این است و الا، بله! اگر قرار باشد ...

 یك شخصی رفته بود پیش یك شخصی گفته بود آقا ما چیزی نمی‌بینیم! گفت می‌خواهی چیزی ببینی؟! بله آقا! بالاخره یك چیزی مشاهده كنیم، ملائكه ببینیم. گفت امشب بخواب می‌بینی! شب خوابید اتفاقا خواب این چیزها را هم دید. فردا آمد و گفت چه شد؟ بالاخره دیدی خیالت راحت شد؟! بیا این هم دیدی دیگر! این چقدر به ایمان تو اضافه كرد؟! چیزی اضافه نكرده! از این مطالب و این‌گونه مسائل خیلی زیاد است آقایان! بسیار زیاد! راه‌هایی هست مطالبی هست، اورادی هست، اذكاری هست، چیزهایی هست، این را اگر بگویید فلان. اینها همه‌اش مطالب پوچ (نه اینكه منظور پوچ) بی‌فایده و لغو است كه راجع به این مسائل بارها صحبت شده است.

 این مهم است كه انسان از نقطه نظر موقعیت خودش در یك وضعیتی باشد كه ببیند چقدر نسبت به راهش اهتمام دارد. اهتمام و علاقه او نسبت به مسیر و موقعیت بیش از دو سال پیش است یا كمتر شده؟ اگر كمتر شده، برود به فكر بیافتد. دست بردارد برود جای دیگر! الزامی نیست! این راه نشد راه دیگر، این موقعیت نشد موقعیت دیگر. یا اینكه نسبت به اعمال خودش تجدید نظر كند. اما اگر دید نه! در این وضعیت و در این موقعیت ثبات بیشتری دارد و در ضمن هم به مسائل عمل می‌كند، دیگر نگران چیست؟ این دارد كار انجام می‌شود! سلوك مثل قرص استامینوفن نیست كه سرتان درد می‌كند، دو تا بخوری بعد پنج دقیقه هم خوب شوی! نه! بعضی از بیماری‌ها نیاز به یك مداوا و یك دوز دو هفته دارد، سه هفته دارد، سه ماهه دارد. كم‌كم، كم‌كم این دارو همین‌طور اثر می‌گذارد تا اینكه اثر یك مرتبه منتفی می‌شود. بعضی‌ها مثل دل‌درد است، سردرد است فرض كنید كه یك سردرد عادی است، ریشه ای نیست. می‌گویند ما پنجاه نوع سردرد داریم. بعضی‌ها ناشی از یك سردردهای سرماخوردگی است، با یك قرصی، كپسولی ...

 سلوك عبارت است از تغییر و دگرگونی در همه زوایا و در همه روزنه‌ها و دست‌كاری در همه مطالب. و این نیست كه این‌طور انسان یك‌دفعه عوض بشود! باید طبق دستور عمل كرد. آن شخص آمده بود پیش مرحوم آقا می‌گفت آقا شما هر دستوری به ما بدهید من انجام می‌دهم ولی نسبت به فلان مسئله من نمی‌توانم، ضعیف هستم. راه نمی‌روی! آن‌وقت این شخص نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است كه در بعضی از موارد رشد می‌كند، اما در آن مسئله اساسی كه آن مسئله قطع تعلق نسبت به مهمترین تعلقات است، نسبت به آنجا لنگ می‌زند و رشد نكرده و این یك خسارتی است. بعضی از افراد می‌آیند به ما می‌گویند آقا شما فلان مطلبی‌

 را هرچه بگویید، اما در فلان قضیه نسبت به ما یك قدری ارفاق كنید! بنده كسی نیستم كه ارفاق كنم! می‌گویم آقا! این مطلب به خود شما برمی‌گردد! حالا بنده ارفاق كردم، اصلا كلش را ارفاق كردم. این نتیجه‌اش چیست؟! خودت ضرر كردی! شما باید به من بگویی كه ارفاق نكن، نه اینكه به من بگویی ارفاق هم بكن. مثل اینكه یك بیماری برود پزشك هی بگوید آقا این آمپول را نده این قرص را نده! می‌گوید چه چیزی بدهم؟! كاغذ به تو بدهم؟! بالاخره باید بخوری خوب شوی دیگر! لذا تمام اعمالی را كه یك سالك انجام می‌دهد این عمل اثر خاص خود را در كیفیت سلوك دارد.

 من امروز می‌خواستم وارد تأثیر اعمال بر كیفیت راه بشوم كه این مسئله‌ای كه پیش آمد ظاهراً وقت را اشغال كرده و رفقا هم خسته شدند! و مسئله ناتمام ماند. البته چون حالم مساعد نبوده تا اینجا هم به نفس و همت رفقا ما مسئله را كشاندیم. ان‌شااللَه اگر خدا توفیق بدهد در جلسه بعد تا حدودی به این مسئله می‌پردازیم.

 صحبت ما در این بود كه هر عملی را كه انسان انجام می‌دهد یك اثر خاص خود را دارد. امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: وَ جُملَة اشتِغالِه فی ما أَمَرَهُ تَعالی بِه وَ ینهاهُ عَنه. یك انسان باید تمام آن موجودیت رفتاری و كرداری و گفتاری و پنداری خود را بر اساس متابعت از اوامر الهی و از منهیات الهی قرار بدهد. چرا باید این‌طور باشد؟

 در جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد كه مسئله شرع یك مسئله تعبدی و تقلیدی نیست كه خدا همین‌طور گرفته نشسته، پایش را انداخته روی آن پایش، قلم هم بدست گرفته: چهار ركعت نماز بخوانید و یك ماه روزه بگیرید و این انفاق را باید بكنید، آن كار را نكنید و به پیغمبر بگوید حالا برو این را به مردم بگو یك جوری سرشان گرم باشد و بالاخره توی این دنیا به یك نحوی مسئله را بگذرانند!

 خدای متعال بر اساس حكمت بالغه خود كه این موجود را بر وفق موازین ملكی و ملكوتی با این دو جنبه ملكی و ملكوتی خلق كرد برای تكامل هر جنبه از جنبه‌های ملكی و ملكوتی او، یك دستورالعمل داده است. عمل به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه جلو می‌برد و عمل نكردن به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه نگه می‌دارد و این مسئله فقط یك مسئله ظاهری نیست. در نواهی كه خدای متعال انسان را نهی كرده، اعمال حرامی را كه انسان را از آنها نهی كرده است، تمام اینها یك اثراتی دارد كه آن اثر منفی را در رشد تكاملی انسان قرار می‌دهد. نگاه به زن نامحرم اثر منفی دارد؛ یعنی نفس را از آن مرتبه‌ای كه دارد یك مرتبه برمی‌گرداند. انسان در نگاه به نامحرم آن موقعیت صفا و خلوص و پاكی نفس خود را از دست می‌دهد. چقدر ما در روایات داریم كه نسبت به این مسئله تأكید شده، این برای چیست؟ گتره كه نیست! همین‌طوری كه خدا نگفته آقا به زن نامحرم نگاه نكن! حالا مقصود از نگاه نكردن این نیست كه انسان به بدن نامحرم نگاه كند. حتی به همین صورت، به همین صورت ظاهری هم كه پوشیده است از نقطه نظر حجاب، همین حجاب اسلامی، به این هم نباید نگاه كند. اثر، اثر سوء دارد، اثر خودش را می‌گذارد.

 رسول خدا نشسته بودند یكی از اصحاب یك جوانی بود، آمد از آن حضرت سؤال كرد گفت یا رسول‌اللَه چرا مسئله به این كیفیت است، چرا قضیه به این نوع است؟ ما در كنار شما نشسته‌ایم مطالب شما را می‌شنویم، خود را بین زمین و بین آسمان احساس می‌كنیم، روح خود را معلّق می‌بینیم، با گفتار شما حالت نئشه روحانی و حالت مستی روحانی برای ما پیدا می‌شود، از همه تعلقات دنیا كنار می‌رویم، در آن حالت فقط به آن جنبه روحانی توجه داریم، با فردی كه آمده تفاوت داریم، وجود خود و حقیقت خود را غیر آنچه كه اول بود می‌یابیم، اما همین‌كه از پیش شما خارج می‌شویم، چشممان به یك زن كه می‌افتد، تمام آن حالاتی كه پیش شما داریم از دست می‌دهیم! همه را از دست می‌دهیم!

 حضرت چه فرمودند؟ لَو بَقیتُم عَلی هذَه الحال لَرَأیتُم ما أری وَلَسَمِعتُم ما أسمَع‌[[2]](#footnote-2) اگر برآن حالتی‌كه پیش من باشید مداوت داشته باشید و وقتی بیرون می‌روید زمام نفس را از كف ندهید و مواظب اعمال و رفتار خود باشید، آنچه را كه من می‌بینم شما هم می‌بینید و آنچه را كه من می‌شنوم شما هم می‌شنوید. این كلام، كلام رسول خداست‌ها! حضرت جدی گفته یا نه؟! حضرت می‌خواهد این را بفرماید كه انكشاف این عوالم و باز شدن این مطالب اختصاص به من ندارد. یك عالم واقعیتی است، هركه وارد بشود می‌بیند، هركه وارد نشود نمی‌بیند. راهش هم این است. نمی‌خواهی ببینی نبین! من رسول خدا این راه را رفتم و رسیدم و الان دارم می‌بینم، شما هم برو و برس و ببین! و شرط دارد، راه دارد. اگر بر این حالت باقی بمانید آنچه را كه من می‌بینم شما هم می‌بینید و آنچه كه من می‌شنوم شما هم می‌شنوید.

 جوان دیگر می‌آید خدمت رسول خدا: یا رسول خدا! تا زمانی‌كه این زنان با این وضعیت در كوچه و خیابان‌های مدینه تازه آن‌طور نه مثل الان، آن زمان حركت می‌كنند تو امید نداشته باش كه روح ایمان در دل ما رسوخ پیدا كند. یك نظر! آن‌وقت الان، انگار نه انگار زن دارد صحبت می‌كند سیصد نفر هم همین‌طور دارند او را تماشا می‌كنند!

 ان‌شاءاللَه در جلسه بعد خواهیم گفت كه علل نزول احكام و ملاكات احكام متفاوت است. بعضی از این احكام اصلا در زمینه نفس نشأت گرفته و تنزل پیدا كرده‌اند و این در مسائل مختلف فرق می‌كند. دلیل بر این مسئله این است كه اگر یك زنی باشد مُقْعَد، وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ ... النور، ٦٠ زنهایی كه اینها سنشان بالارفته، سن‌های بالا، نود سال، صد سال، هشتاد سال و اینها خصوصیات جاذبه ظاهری را از دست داده‌اند كه از آنها تعبیر می‌شود به عدم رغبت به نكاح. دیگر افراد، نسبت به آنها رغبت و توجهی برای ازدواج ندارند. نگاه كردن به آنها اشكالی ندارد. اشكال ندارد چادر هم سرشان نكنند، نكنند! اما بهتر است سرشان كنند، نه اینكه در صورتی‌كه ... یك وقت بلند نشوید بگویید آقا گفته همه چادرها را بیاندازید! نه! در صورتی‌كه آرایش نكنند، خود را نیارایند، به صورت همین عادی، حالا اگر موهایشان هم دیده شود اشكالی ندارد. اینها زنانی هستند كه امیدی به نكاح و ازدواج دیگر وجود ندارد. آن خصوصیات را از دست داده، در جوانی دارای شكل و شمایلی‌

 بوده، اما بالاخره بعد از گذشت زمان، دیگر به این سن رسیده وآن حالات روحانی در او تقویت شده، نه! حالا فرض كنید موهایشان هم پیدا شود، اشكالی ندارد لا يَرْجُونَ نِكاحاً ... النور، ٦٠ اینها دیگر امیدی به نكاح ندارند.

 خدا حفظ كند یكی از دوستان مرحوم آقا، یك وقتی در مشهد بودیم ایشان الان هم حیات دارد و من هم در مجالس خصوصی خیلی از ایشان خاطراتی نقل كرده‌ام بسیار فردی شوخ و بسیار پیرمرد زاهد و عابدی است. ایشان عیالش مریض می‌شود ظاهراً ناراحتی چشمی داشته و مرحوم آقا به ما می‌فرمایند: عیال ایشان را به بیمارستان امام رضا ببر، به فلان دكتر ببین مسئله شان چیست. ما آمدیم در منزل این بنده خدا دیدیم عیال ایشان اصلا راه نمی‌تواند برود! اصلا یك وضعی دارد! شاید تمام مرضها را این بنده خدا داشت! اولًا فلج بود، پایش چه بود، اصلا قدرت نداشت، افتاده بود، سمین بود، قدرت بر حركت نداشت، یك وضعی بود كه اصلا انسان تصور نمی‌كرد! حالا ما آنجا شبهه كردیم نشسته بودیم كنار، حالا كسی هم آنجا نبود. این بنده خدا كه خودش شوهرش پیرمرد و اصلا قدرتی هم نداشت، ایستاده بود. با یكی از دوستانی كه رفته بودیم البته او هم از یكی از شهرستان‌ها بود، حالا فقط در آن منزل من و او بودیم. یعنی خود پیرمرد كه نمی‌توانست این را بلند كند و این هم سنگین بود، اصلًا بنده خدا یك حال و ناله و سنش هم خیلی بالا بود و ما همین‌طوری احتیاط می‌كردیم، گفت: بابا بگیر سرش را، اینكه دیگر احتیاط ندارد! گفت: آقا! شبهه می‌فرمایید؟! اینكه دیگر شبهه ندارد! بگیر سرش را! به آن هم گفت: پایش را بگیر! خلاصه، دوتایی نتوانستیم بلندش كنیم. گفتم: آقا لطف كنید شما هم بگیرید! این‌گونه افراد، آیه قرآن دارد حالا فرض كنید كه موهایش دیده شود اشكالی ندارد.

 علی‌كل‌حال، بالاخره وقت گذشت خودم خسته شدم دیگر! ان‌شاءاللَه امیدوارم خداوند اگر توفیق عنایت كند در جلسه دیگر راجع به تأثیر اعمال برای رفقا و دوستان با توجه به مطالبی كه از بزرگان شنیده شده و آنچه را كه از آثار بزرگان است مطالبی را عرض كنم. ان‌شاءاللَه همه موفق باشید و امیدواریم كه خداوند متعال تمام اعمال و كردار ما را در راستای وصول به فعلیت خودش قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. بحارالانوار، ج ٧٥، ص ١٥٩: هلك من ليس له حكيم يرشده و ذلَّ من ليس له سفيرٌ يعضُدُه. [↑](#footnote-ref-1)
2. تفسير الميزان، ج ٥، ص ٢٧٠: فيما رواه الجمهور عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: لو لا تمريج فى قلوبكم و تكثير فى كلامكم لرأيتم ما أرى و لسمعتم ما أسمع [↑](#footnote-ref-2)